

«أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنِ الثَّلَعُكْبَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْبَلْخِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَائِنَدَارٍ الْإِسْكَافِيِّ عَنِ الْعَلَاءِ الْمَدَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ شُمُونٍ قَالَ: قَرَأْتُ هَذِهِ الرِّسَالَةَ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مَهْزَبَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي يَحْطِئُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ وَ أَسْكَنَكَ جَنَّتَهُ وَ مَنَعَكَ مِنَ الْخُرْيِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ حَسَرَكَ اللَّهُ مَعَنَا يَا عَلِيُّ قَدْ تَلَوْتُكَ وَ حَيَّرْتُكَ فِي النَّصِيحَةِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْخِدْمَةِ وَ التَّوْقِيرِ وَ الْإِقْيَامِ يَمَا يَجِبُ عَلَيْكَ فَلَوْ قُلْتُ إِنِّي لَمْ أَرِ مِثْلَكَ لَرَجَوْتُ أَنْ أَكُونَ صَادِقًا فَجَزَاكَ اللَّهُ جَنَاتِ الْفِرْدَوْسِ نَزْلًا فَمَا خَفِيَ عَلَيَّ مَقَامُكَ وَ لَا خِدْمَتُكَ فِي الْحَرِّ وَ الْبُرْدِ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَاسْأَلُ اللَّهَ إِذَا جَمَعَ الْخَلَائِقَ لِلْقِيَامَةِ أَنْ يُجَبِّوكَ بِرَحْمَةٍ تَغْنِيطُ بِهَا إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» [1]

این نامه تقدیر نامه امام جواد علیه السلام است نسبت به علی بن مهزیار و این برای ما طلاب نشان دهنده راهی است که باعث خوشنودی و رضایت آنهاست.

گفته شد دو دسته دلیل وجود داشت. بعضی ادله دلالت داشت بر این که یقین در دخول در اسلام معتبر نیست و ادله دیگر دلالت بر اعتبار یقین داشت.

برای جمع بین این دو دلیل و این که در قبال این دوطائفه چه موقفی باید داشته باشیم راه حل اول این بود که بگوییم جمع دلالی وجود دارد که بیان شد.

راه دوم:

بیرون از این دو طائفه روایاتی وجود دارد که شاهد جمع بین این دو طائفه هستند و نتیجه این است که یقین لازم نیست.

شاهد جمع صحیح محمد بن مسلم است.

«و عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن خلف بن حماد عن أبي أيوب عن محمد بن مسلم قال كنت عند أبي عبد الله ع جالسا عن يساره و زرارة عن يمينه فدخل عليه أبو بصير- فقال يا أبا عبد الله ما تقول فيمن شك في الله فقال كافر يا أبا محمد- قال فشك في رسول الله فقال كافر ثم التفت إلى زرارة فقال إنما يكفر إذا جحد.» [2]

جحد را علما به «انکار به لسان» معنا کرده‌اند یعنی کسی که در دلش شک کند و آن را به زبان بیاورد، کافر است.

این صحیح هم شاهد جمع و هم حاکم می‌تواند باشد. شاهد جمع است از باب اینکه اگر به هر دو طائفه نگاه شود مشاهده می‌شود که به حسب ظاهر با هم سازگاری ندارند و این صحیح شاهد است که آن دو طائفه چگونه با هم إلتیام دارند و وجه إلتیام به این است که از این صحیح دانسته می‌شود آن روایات که می‌گوید: اگر کسی شهادتین را إظهار نماید ولو شک در قلب داشته باشد مسلمان است، مربوط به مواردی است که إظهار شک و انکار لسانی نداشته باشد و آن روایاتی که می‌گوید: شخص شاکی کافر است ولو شهادتین را إظهار کرده باشد، مربوط به مواردی است که إظهار شک و انکار لسانی

داشته باشد.

این صحیحه حاکم و مفسر است از باب اینکه اگر به هر یک از روایات جداگانه نگاه شود، شارح و تفسیر کننده روایت است یعنی اگر گفته شده: کسی شهادتین را إظهار نماید ولو شک در قلب داشته باشد مسلمان است، به این شرط است که إظهار شک و انکار لسانی نداشته باشد و اگر گفته شده: شخص شاکی کافر است ولو شهادتین را إظهار کرده باشد، به این شرط است که إظهار شک و انکار لسانی داشته باشد.

اشکال راه دوم:

این معنا با معنای گفته شده در معظم کتب لغت سازگاری ندارد زیرا در لغت جحد به معنای انکار با علم است و بدین جهت این روایت نمی‌تواند شاهد باشد.

صاح:

«الْجُحُودُ: الْإِنْكَارُ مَعَ الْعِلْمِ.» [3]

مجمع البحرين:

«قوله تعالى: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ [14 / 27] أى جحدوا بالآيات بألسنتهم و استيقنوها فى قلوبهم. و الاستيقان أبلغ من الإيقان. و الجحد هو الإنكار مع العلم، يقال جحد حقه جحداً و جحوداً: أى أنكره مع علمه بثبوته. قوله: يَجْحَدُونَ* [6 / 33] أى ينكرون ما تستيقنه قلوبهم.» [4]

مفردات راغب:

«الْجُحُودُ: نَفَى مَا فِى الْقَلْبِ إِثْبَاتَهُ، وَ إِثْبَاتُ مَا فِى الْقَلْبِ نَفْيَهُ، يُقَالُ: جَحَدَ جُحُوداً وَ جَحْدًا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ [النمل / 14]، وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: يَأْتَانَا يَجْحَدُونَ* [الأعراف / 51].» [5]

لسان العرب:

«الْجَحْدُ وَ الْجُحُودُ: نَقِیْضُ الْإِقْرَارِ كَالْإِنْكَارِ وَ الْمَعْرِفَةِ» [6]

الطراز الاول: [7]

«جَحَدَهُ حَقُّهُ وَ بَحَّه - كَمَتَّعَ - جَحْدًا وَ جُحُودًا: تَقَاهُ عَلَى عِلْمِهِ بِثُبُوتِهِ» [8]

جواب‌های اشکال:

جواب اول:

بر فرض در لغت جحد به معنای انکار با علم باشد ولی در خصوص روایت مورد بحث جحد به این معنا استعمال نشده است بلکه در معنای دیگر به صورت مجاز استعمال شده است زیرا موضوع سوال سائل شک است چون سائل سوال کرد که من شک فی الله و من شک فی رسول الله صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام در همین فرض شک فرموده است که اگر جحد کند کافر می‌باشد و همچنین واژه جحد در این روایت به معنای انکار قلبی نیست زیرا فرض بر این است که شخص شک در قلب دارد و از این رو قطعاً جحد قلبی را دارد.

بنابر این با توجه به سوال سائل معنای جحد همان انکار به لسان است و مقصود از انکار لسانی این است که با کاری عدم اعتقاد خود را اظهار نماید مانند مقاله نوشتن.

«إذا جحد ای إذا أظهر عدم اعتقاده»

جواب دوم:

در لغت هم واضح نیست که واژه جحد به معنای انکار با علم باشد بلکه جحد به معنای انکار است چه اینکه علم داشته باشد یا نداشته باشد و شاهدش این است که اگر واژه جحد به معنای انکار با علم باشد دیگر در آیه «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَظُلْمًا» [9] تقيید و تاکید نمودن «وَجَحَدُوا بِهَا» به عبارت «وَأَسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» لزوم نداشت زیرا خود عبارت «وجحدوا بها» می‌رساند که انکار آنها از روی علم می‌باشد. از این رو دانسته می‌شود که در عرف و در لغت واژه جحد به معنای انکار لسانی است ولو در قلب شک داشته باشد ولی در آیه شریفه فرد شاخص آن که انکار با یقین و علم باشد، بیان می‌شود.

لغویین بعد از معنا کردن واژه جحد، آیه را ذکر کرده‌اند و از این به دست می‌آید که ممزوج شده معنای لغوی با آیه و از این رو گفته شده است که جحد در مواردی است که انکار با علم باشد.

راه سوم:

جمع عرفی و شاهد جمع وجود ندارد لذا این دو طائفه با هم تعارض می‌کنند و باید قواعد باب تعارض را اعمال نمود و نتیجه این است که یقین لازم نیست.

در این صورت سه بیان برای اتخاذ روایاتی که می‌گوید: در اسلام یقین شرط نیست، وجود دارد.

بیان اول:

طائفه‌ای که یقین را در تحقق اسلام لازم می‌داند، مخالف سنت قطعیه است زیرا مسلم است که رسول الله صلی الله علیه و آله اسلام کسانی مانند ابوسفیان را که در قلب یقین نداشتند پذیرفته‌اند و این سیره در زمان امام علی علیه السلام و بعد از ایشان نیز حتی در خلفاء غاصب استمرار داشته است و یکی از شرایط حجیت خبر واحد این است که مخالف با سنت قطعیه نباشد ولو آن خبر معارض نداشته باشد.

بیان دوم:

بر فرض مخالفت با سنت قطعیه از شرایط حجیت خبر واحد نباشد چنانچه در معمول کلمات این شرط ذکر نشده است ولی این دو طائفه تعارض می‌کنند و نوبت به اعمال قواعد باب تعارض می‌رسد و در این صورت روایاتی که می‌گوید: در اسلام یقین شرط نیست، موافق کتاب است زیرا در سوره حجرات آیه 14 آمده است:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا فُلَ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنَّ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلْعَنَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» [10]

البته بنابر اینکه مقصود از عبارت «لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» عدم علم باشد که معمول مفسرین نیز اینگونه معنا فرموده‌اند و یکی از مرجحات باب تعارض موافقت با کتاب است.

بیان سوم:

اگر از موافقت با کتاب صرف نظر شود باز روایاتی که می‌گوید: در اسلام یقین شرط نیست، باید اخذ نمود زیرا این روایات موافق با سنت است. البته بنابر اینکه موافقت با سنت از مرجحات باشد.

مورد سوم: عقد القلب

برخی قائلند که یقین لازم نیست ولی باید در نهاد و ضمیر و قلب خود بناء بگذارد که دین من اسلام است ولو یقین هم نداشته باشد مانند اینکه برخی از علمای مسیحی با اینکه اسلام را حق می‌دانند ولی بنائ خود را بر این گذاشته‌اند که به دین مسیحیت عمل کنند.

دلیل اول:

«255 عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ سَيَّانٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ وَصَفُوا الْحَقَّ وَ عَمِلُوا بِهِ وَ لَمْ يَعْقِدْ قُلُوبُهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ مَا اتَّقَعُوا.» [11]

تقریب استدلال:

اگر مردم حق را وصف کنند و بگویند خدا یکی است و پیامبر صلی الله علیه و آله رسول خدا می‌باشد و عمل هم بکنند ولی قلبشان بر حق بودن این مطلب گره نخورده باشد، بهره ای نخواهند برد و مقتضای اطلاق «ما انتفعوا» این است که نه در دنیا و نه در آخرت انتفاعی نمی‌برند. بنابر این حقن دماء و اموال، و مناکحه با مسلمین و ارث بردن و مانند اینها برای اینان پیش نخواهد آمد.

[1]. بحار الانوار ج 50 ص 105

[2]. وسائل الشیعة، ج 28، ص: 356

[3]. الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج 2، ص: 451

[4]. مجمع البحرین، ج 3، ص: 20

[5]. مفردات ألفاظ القرآن، ص: 187

[6]. لسان العرب، ج 3، ص: 106

[7]. بزرگان علماء مانند مرحوم شیخ انصاری ره در مباحث فقهی خود از این کتاب نقل می‌نمایند.

[8]. الطراز الأول، ج 5، ص: 259 - 260

[9]. نمل / آیه 14: و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.

[10]. [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگوئید: اسلام آوردیم.» و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است. و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند. خدا آمرزنده مهربان است.»

[11]. المحاسن، ج 1، ص: 248 - 249؛ بحار الأنوار، ج 65، ص: 281